

حضور، کس دیگر نبود. بعد، شروع به آتش‌بازی شد طرف غازیان موزیک هم می‌زدند. موزیکانچی‌های رفته بودند توی «بارکاس» و می‌زدند. سایر «بارکس‌ها» هم، چراغان کرده بودند؛ اعلی‌حضرت هم، دم ایوان ایستاده تماشا می‌کردند. تا ساعت چهار از شب رفته حضور مبارک شرفیاب بودم. بعد آمدم منزل. دسته مطرب هم آمدند، مجلس خوبی داشتیم.

جمعه ۲۲ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

از خواب برخاسته رفتم درِ خانه، حضور مبارک شرفیاب شدم. بعد، اتابک و نیرالدوله و موثق‌الدوله و سایرین، آمدند شرفیابی حاصل کردند. امروز من در سیاسوسر، منزل دریا بیگی، که امین‌الدوله و نیرالدوله منزل دارند، دعوت دارم. باری، نیرالدوله آمد، سوار بارکاس شدیم. حسام‌السلطنه و ناصرالملک هم آمدند. قدری که رفتیم، دم قنصول‌خانه روس، ایستاده گفت که: باید قنصل روس را حمل به انزلی کنم، بعد، دو مرتبه پیام به سیاسوسر.

من دیدم معطلی دارد، یک کرجی کوچکی بود، سوار شده، حسام‌السلطنه و ناصرالملک هم آمدند توی کرجی، را ندیدم. باری، رسیدم به عمارت دریا بیگی. آدم بسیار خوبی است؛ خیلی هم متمول است. عمارت عالی بسیار خوبی در اینجا هست، و رعیت روس است. باری، با امین‌الدوله و نیرالدوله نشسته صحبت زیادی کردیم. نهار بسیار خوبی صرف شد. بسیار ماهی لطیفی است، ولی تیغ زیادی دارد. صحبت‌های خوب درمیان آمد. حسام‌السلطنه و ناصرالملک، به حمام رفتند. یک ساعت به غروب مانده، بارکاس حاضر شده، سوار شدیم، آمدم درِ خانه، حضور مبارک شرفیاب شدیم.

بعد، رفتیم منزل اتابک که در منزل «تومان‌یاس» است. خود اتابک، دست راستش

درد می‌کند، تب کرده‌اند؛ و در خوابگاه با وزیر افخم، خلوت کرده بودند. ما، در گالری راه می‌رفتیم. مؤیدالسلطنه هم دیده شد که از طهران، با مسیو نوز، آمده است. امروز رفته به طهران. عبدالله میرزا عکاس آمده بود، امشب دیده شد که به خراسان می‌رود، به جهت سرکشی به ملک‌عیاش. باری، نشد که اتابک را ملاقات کنم. آمدیم باز حضور شاه. تا، سه ساعت از شب گذشته، آمدیم منزل خود. میرآخور نبود، مشغول روزنامه نوشتن شدیم. امروز صبح، باران می‌آمد. آسمان هم صدا می‌کرد. امان، امان از این دریا. امشب یک خبر وحشت‌انگیزی رسیده است. انشاءالله دروغ است، واصل ندارد. اگر همچو باشد، مرگ روس است.

شنبه ۲۳ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

امروز، انشاءالله به رشت خواهیم رفت. با امیر آخور سوار شده، آمدیم در خانه. امیر آخور لب اسکله ایستاده؛ من رفتم، حضور مبارک شرفیاب شدم. باری. بعد شاه تشریف آوردند، سوار «بارکاس» شدند و رفتند به غازیان. اتابک، موشق‌الدوله، نیرالدوله، ناصرالملک هم رفتند، که چند روزی در رشت بمانند. سایرین غیر از اتابک، همه از راه پله بازار رفتند. وزیر دربار و اتابک از راه خشکی آمدند. باری، شاه و اعلم‌الدوله و بصیرالسلطنه و حسام‌السلطنه، به یک کالسکه نشسته؛ اتابک و انتظام‌السلطنه و نصرالسلطنه هم به یک کالسکه نشسته؛ وزیر دربار و سایرین هم، هر یک، درشکه چند نفره نشسته، و رفتیم. راه خشکی شش فرسخ است، و تمامش گل و با طلاق است. خلاصه، را ندیم. من و شمس‌الملک و عیسی خان سردار، به یک کالسکه نشسته، تمامش صحبت فرنگستان بود. گاهگاهی هم می‌خواندیم و خوش بودیم، و همین طور راه طی می‌کردیم. نصف بیشتر چرخ کالسکه، توی گِل بود.

خیلی هم یواش می‌رفتیم. از چند پل هم گذشتیم، که با چوب ساخته بودند. این راه را هم، مشغول شوسه کردن هستند. از برای خط آهن کشیده‌اند، سنگ حمل می‌کنند، راه را می‌سازند.

خلاصه، همین‌طور آمدیم تا رشت. از پل عراق وارد شهر شدیم. منزل اعلیحضرت هم در باغ مدیریه است. ما دیگر آنجا نرفتیم. یکراست رفتیم خانه مدیرالملک، که از برای ما معین کرده‌اند. به محض ورود اعلیحضرت، بکصد و بیست و یک تیر توپ شلیک کردند. این چند شبانه‌روز، که اینجا هستیم، نهار شام مهمان هستم. نهار خوبی صرف شده، بعد استراحت کردیم. این اشخاص که در خانه اعیان منزل کرده‌اند چون شام و نهار آنها از خود صاحب‌خانه است، معلوم است که چقدر خوب پذیرایی می‌کنند.

غروب، با شمس‌الملک رفتیم حمام. دو نفر از اهالی قفقاز آمدند، یکی تار میزد و یکی ویلن^۱. آنکه تار می‌زند، تارش چهارده سیم دارد. ویلن‌زن، برادرزاده تارزن است؛ جوان خوشگلی است و خیلی خوب می‌زند و می‌خواند، ایرانی و فرنگی، هر دو جور می‌زند. باری، آواز ایرانی را خوب می‌زنند. دسته حسن خان و عبدالله خان رشتی هم بودند. حاجی خان هم سنتور می‌زد، ولی آدم که این سازها را می‌شنود، هیچ میل به ساز دیگری ندارد. تا ساعت شش. بعد، شام را، روی میز دادند. خوارکی‌های ایرانی و فرنگی حاضر کرده بودند. بسیار بسیار شام عالی بود.

یکشنبه ۲۴ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

صبح، از خواب برخاستم. گفتند که اعلیحضرت همایونی سوار می‌شوند. کالسکه

سوار شده رفتیم در خانه، حضور مبارک شرفیاب شدیم. اعلیحضرت، با عضدالسلطان، سوار کالسکه شدند، رانند به جهت «عنک». اعلیحضرت از عنک گذشته، من و شمس الملک و آجودان حضور و نواب دم یک قهوه خانه پیاده شده، چایی و قلیان صرف شد. محتشم السلطنه و مدیرالملک آمدند، نشسته، صحبت می کردیم. بعد، چون هوا خیلی گرم بود، اعلیحضرت مراجعت فرمودند. ما هم آمدیم منزل خودمان. جز من و شمس الملک و عیسی خان کسی نبود. دسته حسن خان و عبدالله خان رشتی هم بودند. یک دو نفر دیگر هم بودند. چشمت بد روزگار را نبیند، چه گویم که ناگفتم بهتر است...

روزنامه نوشتم. حاجی خان قدری ستور زد. عصر، سوار اسب شده، رفتم در خانه، حضور مبارک شرفیاب شدم. تشریف فرما شدند جلوی باغ مدیریه، که چمن باصفای خوبی است. وزیر دربار و عضدالسلطان و حاجی نظام الدوله و سیف السلطان و غیره بودند. شمس الملک و آصف السلطنه هم می آمدند. نیرالدوله و امین الدوله هم بودند، بعد رفتند. یواش یواش خلوت شد، با آجودان حضور سوار شده، آمدیم. بساط خوبی داشتیم. مطرب های ارمنی دسته حسن خان و عبدالله خان هم بودند، می زدند و می خواندند؛ خیلی خوش بودیم. جای تمام دوستان خالی، چشم دشمنان کور.

دوشنبه ۲۵ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

امروز باید برویم به امامزاده هاشم. جنگال غریبی بود. جمعی درشکه می خواستند، جمعی اسب می خواستند، جمعی بارهاشان زمین مانده بود. هنگامه غریبی بود. من و شمس الملک، عیسی خان و نواب، به کالسکه نشسته، رفتیم به باغ مدیریه، دم

عمارت به حضور مبارک شرفیاب شدم. عضدالسلطان و اعتضادالسلطنه و وزیر دربار، بودند. قدری صحبت فرمودند.

اتابک هم دست راستشان درد می‌کند. به این جهت کسالت دارند. باری، اعلیحضرت سوار شده، راندند. ما هم از عقب می‌رانیم. جمعی هم سر راه ایستاده بودند، از زن و مرد، و خوشگل و بدگل، پیر و جوان، ملأ و ارمنی. خلاصه همین‌طور می‌رفتیم، تا از شهر آمدیم بیرون. هوا هم. بحمدلله، بسیار خوب. کوه‌های سمت جنوب، همه پیدا بود. در آسمان، هیچ لکه ابری نبود. باری، خیلی یواش تشریف می‌بردند. همین‌طور صحبت‌کنان می‌رانیم، تا به یک قهوه‌خانه رسیدیم. پیاده شده قهوه صرف شد. صدق‌الدوله، مشیرالسلطان و معتمد خلوت آمدند، قهوه خوردند؛ ما هم قلیان صرف کردیم.

سوار شده، رانیم تا سنگر، که ده خیلی معتبری است و مال سردار منصور است. طاق نصرت و بیرق زیادی زده بودند. از اینجا دیگر جنگل، که توتستان است، کمتر می‌شود. آمدیم به چهارشنبه بازار. از اینجا، دیگر، جنگل حسایی است. تا به مهمانخانه کوه دم رسیدیم، رفتیم به مهمانخانه. آب معدنی خوردیم. یک جوجه کبابی آورد. صرف شد. میرزا تقی‌خان، برادر عکاس‌باشی، هم اینجا بود. از اینجا تا امامزاده‌هاشم، مسافت زیادی نیست. اعلیحضرت در یک کاروانسرای منزل کردند، حرمخانه هم روبروی کاروانسرا سرپرده زدند. ولی کاروانسرای بدی نیست. اطاق‌های سفیدکاری و ایوان سرتاسری دارد. باری، حضور مبارک شرفیاب شدم. جز یهودی و دکتر لندی، کسی در حضور مبارک نبود. نهار صرف فرمودند، بعد استراحت کردند.

آمدم منزل، چون می‌گفتند آن قسمت رودخانه قرقاول زیادی دارد، شمس‌الملک را بیدار کردم که برویم شکار. یک ساعت به غروب، سوار شده رانیم. شمس‌الملک یک تیر انداخت، نزد. یعنی یک دو عدد ساچمه خورد، ولی کاری نکرد؛

اگر چه آفرین آفرین از همه بلند شد. مهمانش هستیم، قبول کردم، تصدیق دادم. یک قایقی اینجا هست، خیلی تماشایی. تنه یک درختی را خالی کرده‌اند، مثل ناودان، این را می‌گویند قایق و سوار می‌شوند و روی آب می‌اندازند، تا آب این را به کجا ببرد نزدیک خشکی. آن وقت خودش را از آب بیرون می‌اندازد. چون دیدم اینطور است، از شکار کردن گذشتیم، مراجعت به منزل کردیم. رفتم، اتابک تشریف نداشتند، رفته بودند در خانه. مدتی منتظر شدم که تشریف بیاورند. قدری هم، رفتم منزل دبیر حضور، نشسته منتظر شدم. مشیرالسلطان و ممتازالدوله و معین السلطنه رشتی، بودند. خیلی صحبت کردیم. اتابک نیامد.

بعد آمدم منزل، شمس‌الملک و آجودان حضور و نواب و میرزا تقی خان عکاس و مسعود السلطنه، بازی می‌کردند. ما هم نماز خوانده، آمدم سر میز نشسته، مشغول شدیم. چند تومان بردم، ندادند. جارچی اصطبل جار می‌کشد، آن وقت کسی حق داخل شدن در اصطبل را ندارد، مگر، اسم شب داشته باشد. شام خوبی هم سر میز صرف شد. استراحت کردیم. شب نشینی خوشی.

سه‌شنبه ۲۶ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

الحق و الانصاف، شمس‌الملک کمال پذیرائی را می‌کند؛ نه از من تنها، بلکه از تمام هم سفرهای من و آدمهای من. زبان تشکر و امتنان نیست، دست را هم یاری نوشتن نیست. خدا عوضش بدهد، و این دوستی را پایدار بدارد، و از شر مفسدین محفوظ بدارد، و این جوان را، بد نیست که بعضی از پیرمردها، سرمشق کنند.

اعلی‌حضرت همایونی تشریف آوردند، من و شمس‌الملک سوار شده، راندم. در رکاب، عضدالسلطان وزیر دربار، سیف‌السلطان، نصرالسلطنه و غیره، بودند. یک جای با صفای خوبی، ایستادند فرمودند که: پیاده شوید عکس شماها را بیاندازم در این

جنگل باصفا.

بعد آمده، سوار کالسکه شده، شمس الملک و نصر السلطنه حضور مبارک به کالسکه نشستند. باز هم عیسی خان و نواب توی کالسکه ما بودند و همه جور صحبت می کردیم. از رودخانه هایی که وقت آمدن دست چپ بود و حالا دست راست و اسمش را نوشته ایم، گذشته، تا به آنجایی که معروف به رستم آباد است. باجگیر خانه ساخته بودند، روس ها. و چند نفر ارمنی، با زنان شان ایستاده بودند. طاق نصرت هم ساخته بودند. تا به سلامتی وارد رستم آباد شدیم. در بین راه هم یک گاری گیر کرده بود. کالسکه ما و علاء الملک، که با محتشم السلطنه نشسته بودند، و چند کالسکه و درشکه، به قدر نیم ساعت معطل شده تا به زحمت زیادی رد شد. پنج از دسته گذشته، وارد منزل شدیم. اعلیحضرت در مهمانخانه منزل کردند، منزل ما هم بد نیست. نزدیک به جاده، یک رودخانه که به قدر چهار پنج سنگ آب دارد، از جلو چادر، می گذرد. رستم آباد مال شریعتمدار و سردار منصور است. اینجا، رودخانه خیلی وسعت پیدا می کند. کوه های عمارلو پیدا است. خیلی، باید جاهای خوبی باشد.

دو ساعت به غروب، گفتند که اعلیحضرت همایونی سوار میشوند. اسب حاضر کردند، سوار شدیم. قدری سمت رودخانه رفتیم، اعلیحضرت پیاده شدند، چند شیشه عکس انداختند، بعد آمدند منزل. از آنجا رفتم منزل اتابک. اعلیحضرت اندرون رفتند، شام را هم اندرون میل می کنند. اتابک پیغام دادند، بعد اعلیحضرت امضاء فرمودند. من آمدم منزل موثق الدوله، گفتند رفته است منزل آصف السلطنه. رفتم آنجا. شریعتمدار، وزیر افخم و صدق السلطنه و شیخ الاسلام مرنند، آنجا بودند. نماز کردیم. یک ساعت از شب گذشته آمدم منزل. من و آجودان حضور و شمس الملک و نواب،

میرزا ابراهیم خان عکاس‌باشی و میرزا تقی خان عکاس، بودیم^۱. بعضی بازی‌های تازه، شمس‌الملک، در این سفر یادگرفته بود مشغول بازی شدیم. یوزباشی حیدر، آفتاب گردان اعلیحضرت، امشب اینجا مرد.

چهارشنبه ۲۷ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

امروز باید برویم منجیل، هوا ابر بود و باران نمی‌آمد و کوهها تماماً مه گرفته بود. یک ساعت و نیم از دسته گذشته، اعلیحضرت سوار شدند. ما هم سوار اسب شده، در رکاب می‌رانندیم. وزیر دربار و شمس‌الملک و بصیرالسلطنه، سواره در رکاب بودیم. باری، همین‌طور می‌رانندیم و صحبت می‌کردیم، تا منجیل. از سر پل منجیل که گذشتیم، نیم فرسخ به اردو مانده، طرف دست چپ، پانصد قدم از جاده، در بغله کوه چادر زدند. باد معروف منجیل هنوز بلند نشده، آمدیم ده منجیل. اول رفتیم در خانه، اعلیحضرت اندرون تشریف بردند. از آنجا آمدیم منزل خودمان، خانه مشهدی حسن نامی، که نیم فرسخ بالای منجیل در ده بزرگی است که اسمش هرزه پیل است، و یک درخت سرو بسیار بسیار بزرگی است. دیشب، در رستم آباد که بودیم، گوسفند شمس‌الملک را جلو چادر ما، گرگ‌ها پاره‌پاره کرده بودند. صبح که دیدم، خیلی تعجب کردم.

پنجشنبه ۲۸ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

امروز باید برویم به پا چنار. سوار اسب شده، رفتیم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. بعد اتابک آمد، اعیان و اشراف رشت، که تا به اینجا مشایعت آمده بودند، آمدند که مرخصی حاصل نمایند، بروند. شریعتمدار، حاجی آقا خلیل

اعتمادالعلماء و محتشم‌الملک، معین‌السلطنه و غیره. باری، اعلیحضرت سواراسب شده، اتابک، وزیر دربار و سایرین در رکاب بودیم. از دهات منجیل دور شدیم، عضدالسلطان و سردار منصور رکاب مبارک را بوسیده، مرخص شدند و رفتند به رشت. اعلیحضرت خیلی سوار آمدند، بعد سوار کالسکه شدند. من و شمس‌الملک رانندیم از برای شکار کبک. میرشکار و سایر شکارچی‌ها، تماماً آمدند. چهار کبک، برای اتابک فرستادم. روزنامه من هم در منجیل مانده بود، جلودار را فرستادم که بیاورد.

جمعه بیست و نهم شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

امروز باید برویم به یوزباشی چای. با سه نفر آدمهایم سوار شده از آن طرف رودخانه شکارکنان می‌رویم. این درّه معروف سفید رود ملاعلی است. از مهمانخانه که گذشتیم، یک دسته تیهو دیدم. تفنگ گرفته، یکی روی زمین زدم و یکی روی هوا. دو مرتبه داخل جاده شد. ساعت پنج وارد یوزباشی جای شدیم، نیم ساعت به غروب مانده، سوار شدم، با آجودان حضور رفتیم به مهمانخانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدیم. از بین راه شیخ‌الاسلام قزوینی، که کربلا رفته بود به جهت بردن نعش مادر شاه، آمده بود اینجا، شرفیاب شده، سردار معظم هم که از طهران آمده، ایشان هم خدمت اعلیحضرت تشریف فرما شدند.

اعلیحضرت به بنده فرمودند که: شکار چه کردی؟ عرض کردم: هفت هشت کبک و تیهو زدم. فرمودند: کو؟ عرض کردم: تمام را پر کردند. فرمودند: همین‌طور بیاور. من هم فرستادم آوردند.

شنبه سلخ شهر رجب المرجب ۱۳۲۳

امروز صبح، از خواب برخاسته، آمده، در جاده منتظر اعلیحضرت بودیم. بعد،

سوار اسب، تشریف آوردند. به بنده فرمودند که: تو هم سوار اسب شو. بنده سوار اسب شده، صحبت کنان می آمدم. چون دو طرف جاده کوه بود گفتند شکار دارد. اعلیحضرت پشت سنگی نشستند هر چه معطل شدند خبری نشد. بعد من و شمس الملک از جاده میان بر آمدم. شمس الملک یک شکار دیدی چند تیر انداخت. بعد، آمده به جاده، سوار کالسکه شده، راندم.

نزد، بعد اعلیحضرت تشریف آوردند، حضور مبارک رسیدیم. بعد یک شیشه عکس، از خانه زاده، انداختند. وزیر دربار، سیف السلطان و بصیر السلطنه در کالسکه مبارک بودند، صحبت می کردند. ما هم صبر کردیم تا کالسکه آمد، سوار شدیم. قدری که آمدم، به حسین آباد نظام السلطنه رسیدیم وقت غروب، رفتم در خانه. اعلیحضرت، اندرون تشریف برده بودند. آمدند بیرون. سمت در اندرون، در صحرا نشسته بودند. دیر حضور کاغذ می خواند، تا یک ساعت از شب گذشته. آمدم منزل اتابک. تنها بود. نشسته از هر قبیل صحبت بود. بعد وزیر دربار و غیره آمدند.

یکشنبه غره شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

امروز باید برویم به قزوین. ایستادیم تا اعلیحضرت تشریف آوردند. ما هم سوار شده، از جلو آمدم که گرد و خاک نخوریم. قدری که آمدم، رسیدیم به سید آباد، که مال سادات است. بعد آمدم به آقا بابا، که مال معین الدوله است. از آنجا آمدم حسین آباد که مال حاجی میرزا یوسف است؛ و یک ده دیگر، روبروی این ده واقع است که مال پسر شیخ الاسلام است. بعد، قدری که آمدم، بعضی از آقایان از قزوین آمده بودند جلو، که چون اعلیحضرت تشریف می آوردند، در زکاب مبارک باشند.

نزدیک شهر که رسیدیم، چادری زده بودند. تمام علمای قزوین در آنجا نشسته بودند به جهت استقبال. قدری دیگر، رسیدیم نزدیک شهر که راه دارخانه است. تمام

فرنگی‌ها آن‌جا بودند. دم مهمانخانه هم طاق نصرت زده بودند پیاده شده، رفتیم به باج گیرخانه. قنصول روس و رئیس راه و رئیس تلفن و زنهایشان آنجا بودند. خلاصه، آمدیم تا نزدیکی شهر. چندین طاق نصرت زده بودند. آمدیم، وارد شهر شدیم. تمام مردم جمع بودند. یک فوج هم دم دروازه صف کشیده بودند، تجار هم دم در عالی قاپو ایستاده بودند. حاجب الدوله و اقبال الدوله و انتظام الدوله و حسام لشکر و مصدق السلطنه و ناظم خلوت هم از طهران آمده بودند. بعد، موکب همایونی تشریف فرما شدند، تا دم بالاخانه. قدری از اتابک تعریف فرمودند. تشریف بردند بالاخانه، نهار صرف فرمودند. عصری رفتیم حمام، حمام خوبی بود که تمام سنگ مرمر بود. شب را هم مطرب داشتیم، خیلی مطرب‌های بدی بودند. انتظام الدوله هم، امروز عصر، مراجعت کرد به طهران.

دوشنبه دوم شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

امروز، قزوین اطراق است. منتصرالسلطنه، پسر نصرالسلطنه هم آمد. شمس‌الملک رفت که مرخصی بگیرد، برود طهران. کالسکه حاضر کردند رفت. نهار را آوردند، ولی خیلی دیر صرف شد. سر نهار حلیم هم بود.

قدری روزنامه نوشتیم، بعد استراحت کردم. ناصرالدین میرزا از طهران آمده بودند، با دستگاه خیلی مفصل. علاءالملک، اقبال الدوله و سایرین بودند. بعد، از آنجا آمدم. در خانه، قدری در حضور مبارک شرفیاب بودم. بعد، دیوان خانه قُرق شد. آمدم منزل اتابک، خیلی جمع بودند. نیم ساعت از شب رفته، از آنجا آمدم در خانه. وزیر دربار و بعضی از عمله خلوت جمع شدند، اعلیحضرت تشریف آوردند بیرون، به جهت آتش‌بازی. بعد از آتش‌بازی اعلیحضرت تشریف بردند اندورن. من با سایرین رفتیم منزل اتابک، شام را آنجا صرف نمودیم.

سه شنبه ۳ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

آمدیم در خانه. اعلیحضرت تازه از خواب برخاسته بودند. حضور مبارک شرفیاب شدم. بعد، با عیسی خان آمدم بیرون، سوار کالسکه شده، رانیدیم. عیسی خان و نواب و میرزا تقی خان عکاس بودند. توی شهر، زن و مرد تماشاچی، زیاد بودند. همین طور آمدیم، تا کون ده. قدری پی منزل گشتیم.

بعد، رفتیم منزل صدیق الحرم، چایی و لیموناد صرف شد. مشغول صحبت بودیم که اعلیحضرت تشریف آوردند، رفتیم در خانه. آنجا بودیم تا نهار آوردند. از آنجا آمدیم منزل اتابک، آقایان جمع بودند. بعد رفتیم در خانه. اعلیحضرت، اندرون بودند. بصیرالسلطنه و اسلحه دارباشی، یک دسته آهو در ماهور دیده بودند، به من هم نشان دادند. بعد، اعلیحضرت تشریف آوردند، آهو را نشان دادیم. چند تیر هم انداختند، معلوم نشد که خورده است، یا بصیرالسلطنه گریزانده است.

چهارشنبه ۴ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

امروز باید برویم به قشلاق. در این منزل، عمل آب خیلی مشکل بود. سِرِ دسته، اعلیحضرت سوار شدند، تازه آفتاب زده بود. اول، قدری کالسکه سوار شدند، بعد اسب سوار شدند. جز اتابک وزیر دربار و من، کسی دیگر در رکاب نبود. همین طور سواره آمدند. نصرالسلطنه و اعتضادالسلطنه و ناصرالدین میرزا، در رکاب مبارک سوار بودند. بعد سوار کالسکه شدند. من هم رفتم توی کالسکه. قدری که آمدیم، اعلیحضرت احضار فرمودند. سوار اسب شده، ملتزم رکاب مبارک بودم. از هر نوع صحبت می فرمودند. بعد که اعلیحضرت معطل شدند، ما جلو افتادیم. چهار لوز دسته گذشته، وارد قشلاق شدیم. اعلیحضرت در مهمانخانه افتادند. هنوز هیچ کس نیامده بود، مگر نیرالدوله. رفتیم منزل او. علاءالملک هم آنجا بود، جای و قلیان صرف شد، تا

اعلیحضرت تشریف فرما شدند. رفتیم در خانه، مدتی حضور مبارک بودم. بعد تشریف بردند اندرون. از آنجا آمدم منزل اتابک. چند روز است که مجدالدله آمده است، هم سرکشی دهاتش را کرده، و هم حضور مبارک شرفیاب شده است.

باری، وزیر دربار و احتسابالملک و سیف السلطان و آصف السلطنه هم آمدند. نیرالدوله چند کبک به جهت اتابک داده، نهار صرف شد. بعد از نهار همه رفتند و اتابک با ناصر السلطنه مشغول تخته بازی شدند. یکصد و بیست تومان، ناصر السلطنه برد. از قراری که خودش تعریف می کرد، هزار تومان، در این سفر از اتابک برده است. بازی به هم خورد، سوار شدم، رفتم منزل، مشغول روزنامه نوشتن شدم. نیم ساعت به غروب مانده، رفتم در خانه. اتابک و سایرین حضور مبارک جمع بودند. بعد، اتابک مرخصی حاصل کرد و رفت. محتشم السلطنه قدری کاغذ داشت، به عرض رسانید.

سه از شب گذشته، اتابک، آدم فرستاد که من بروم شام بخورم. باز ناصر السلطنه و اتابک مشغول تخته بازی بودند. رفتیم سر شام، که اعلیحضرت احضار فرمودند. باز دو مرتبه، رفتم شرفیاب حضور مبارک شدم. شام میل کرده بودند، از هر قبیل صحبت می کردند. بعد، موثق الملک یک قطعه نشان تمثال آورده، به نظر مبارک رسانیدند. مقرر فرمودند که عیسی خان ببرد به جهت سالار اکرم، حاکم قزوین. تا ساعت پنج حضور مبارک شرفیاب بودم.

پنجشنبه ۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

امروز، باید برویم به ینگه امام. سوار شدم، آمدم لب جاده. سالار اکرم می خواست مراجعت کند، رفتم خدا حافظی کردم. عیسی خان هم رسید، نواب. میرزا ابراهیم خان عکاسی باشی هم آمده، سوار شده رانیدیم. همین طور آمدیم از برای ینگه امام، به خیال اینکه برویم حمام. دیشب آدم مخصوص فرستادم که حمام را فرق کند.

وقتی رسیدیم، قُرُق کرده بودند به جهت اعلیحضرت. آدمم منزل.

منزل مؤثق الدوله خیلی نزدیک بود، رفتم آنجا. وزیر افخم و حاجب السلطان، وزیر بقایا و سایرین جمع بودند. خیلی مزخرف حرف زدیم. تا شاه تشریف آوردند، رفتند حَمّام. بعد از تشریف فرمایی اعلیحضرت از حَمّام، من رفتم حَمّام. ناصرالملک و معتمد خلوت، سر حَمّام رخت می پوشیدند. از حمام آمدیم بیرون. رفتیم منزل اتابک. اینجا مال اتابک اسبق است که حالا خودش در فرنگستان است. باری، اقبال الدوله، و سایرین هم بودند. صحبت های جدید و قدیم در میان بود، تا وقت نهار. بعد، اتابک با ناصرالسلطنه، مشغول تخته بازی شدند. باز هم ناصرالسلطنه بُرد.

امشب را می خواستیم برویم به کرج، عیسی خان را گفتم مرخصی بگیرد، اعلیحضرت مرخص فرمودند. قدری خوابیدم. بعد از خواب قدری روزنامه نوشتم. رفتم در خانه، به خاکپای مبارک مشرف شدم. یک دانه سار که روی شاخه درخت نشسته بود، با گلوله صید فرمودند؛ خیلی مشکل بود، اسباب حیرت تمام مردم شده بود. اتابک آمده قدری با اتابک فرمایشات فرمودند. میرشکار هم یک آهوز زده بود، آورد به حضور. آبگوشتی طبخ حضور فرموده بودند. تشریف فرمای توی چادر شدند، آقا سید حسین آقا مشغول روضه خواندن شدند. خلاصه تا ساعت پنج از شب گذشته، مشرف بودم. از آبگوشت طبخ حضوری مرحمت فرمودند.

جمعه ۶ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

امروز، به سلامتی، باید برویم کرج. نیم ساعت از دست گذشته، سوار شدیم رانندیم همه جا یکسر، بدون معطلی آمدیم. دم عالی قاپوی کرج پیاده شدیم. کسانی که آنجا به استقبال آمدند، از این قرار است: قوام الدوله، نیرالممالک، لقمان الدوله، حاجی سعدالدوله، مصدق الدوله. بعد، موکب همایونی تشریف فرمای دیوانخانه شدند. مدتی

خدمت شاه بودیم، بعد آمدیم منزل اتابک. اشخاصی که در خدمت اتابک بودند از این قراراند: مجدالدوله، اقبالالدوله، قوامالدوله، علاءالملک، وزیر دربار، معین السلطان، ناصر السلطنه، سیف السلطان، حسام الملک، حاجی صدرالدوله، اجلال السلطنه، نیر الممالک، محتشم السلطنه، دبیر حضور، بودند.

بعد از صرف نهار رفتیم در خانه، دیدم اعلیحضرت استراحت فرموده اند. از آنجا رفتیم قدری استراحت کردیم. اسب حاضر شد، سوار شدم، رفتم در خانه، به خاکپای مبارک شرفیاب شدم. سلطان احمد میرزا، پسر حضرت اقدس، با آقا عبدالله خان به استقبال آمده بودند. بعد آقای نایب السلطنه شرفیاب شدند. بعد آقای ظهیرالاسلام شرفیاب شدند، و مرخص شده، رفتند. بعد اتابک اعظم شرفیاب شدند. اشخاصی که استقبال آمده بودند، تماماً آمدند. و اعلیحضرت خیلی تمجید، از اتابک اعظم، فرمودند که: در این سفر خیلی زحمت کشیده، بسیار خوب خدمت کرده اند. بعد مرخص شده، رفتند. امشب را هم اعلیحضرت منزل اتابک تشریف فرما می شوند. شام را هم آنجا میل می فرمایند. باری، یک ساعت و نیم از شب رفته، اعلیحضرت تشریف فرمای منزل اتابک شدند. تمام، بودیم. نایب السلطنه هم بود. بعد مرخص شده، رفتند. اتابک، با وزیر دربار، خدمت اعلیحضرت بودند. بعد رفتند که با ناصر السلطنه تخته بازی کنند. اعلیحضرت و من و سیف السلطان و بصیر السلطنه و عیسی خان شریک شدیم، و اجلال الدوله و معین السلطان و هرمز میرزا یک طرف شریک شدند. خیلی بازی شد، نود تومان اعلیحضرت بردند. بعد، شام میل فرمودند. بعد ما هم آمدیم خدمت اتابک، شام خوردیم. امروز هم یک آهو، میرشکار، زده بود؛ به حضور آورد. اعلیحضرت به نایب السلطنه مرحمت فرمودند.

دیدم که هیچ خوابم نمی آید. گفتم بهتر این است که سوار بشویم، برویم طهران؛ خیلی بهتر است از اینکه گرد و خاک بخوریم. حسین آقای کالسکه چی را خواستم،

گفتم کالسکه را زود ببند. تا کالسکه حاضر شد، چهار و نیم از شب رفته بود. سوار شده، راندم. مهتاب هم خیلی خوب بود. خیلی هم تند می راندم. آمدم تا به مهمانخانه شاه آباد. آنجا دیدم عباس کالسکه چی و تقی بیگ، درشکه و اسب مرا آورده بودند؛ هیچ معطلی نداشتیم تا شهر نو. گفتم برویم باغ امیرخان سردار. هر چه در را زدیم، باز نکردند. با سربازها خیلی شوخی کردیم و سر به سرشان گذاشتیم. باری، ساعت نه بود کردم در عزیزیه رسیدیم.

شنبه ۷ شهر شعبان المعظم ۱۳۲۳

درشکه آوردند. با نواب سوار شده، راندم رو به باغشاه. دم خانه عیسی خان ایستاده، او را هم سوار کردیم، راندم. توی میدان و پست خانه، بانک، گار، توپخانه، تلگرافخانه و سرباز (خانه) و غیره و غیره را آیین بسته بودند. دم در خانه های اعیان، که در این خط راه واقع است، تمام را خیلی خوب بسته بودند. بیری زیاد، در تمام طول خیابان زده بودند. چندین طاق نصرت خیلی خوب زده بودند. جمعیت دیگر حساب نداشت. زن و مرد، نجیب و نجیب، کاسب و آخوند، فرنگی و ارمنی، تمام برای تماشای بندگان اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی آمده بودند.

من آمدم در باغشاه، به التزام رکاب مبارک. نهار را آنجا خوردیم. بندگان اقدس شاهنشاهی، چهار ساعت به غروب مانده، تشریف فرمای شهر گردیدند. اتابک اعظم، نهار را، منزل وزیر مخصوص دعوت داشتند. حضرت اقدس ولیعهد، با تمام وزراء و شاهزادگان، بودند. خیلی خوب شهر را زینت بسته بودند.

یکشنبه ۸ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

از هفتم شهر شعبان تا هفتم شهر رمضان، روزنامه را اینجا نوشتم. روزنامه این

ماه، بخاطر حاضر نبودن میرزا، عقب افتاده است. اتفاق تازه هر چه در این ماه روی داده، به طور خلاصه می نویسم:

بندگان حضرت اقدس ولیعهد، که تشریف فرمای طهران گردیده بودند، در روز بیست و دوم شهر شعبان، از جانب سنی الجوانب ملوکانه، کمافی السابق مأمور حکمرانی آذربایجان گردیدند. علاءالدوله هم حاکم طهران گردیدند. اعظم السلطنه، پسر میرزا محمود وزیر، حاکم اداره نظمیه گردید. ظفر السلطنه حاکم کرمان گردید.

در این ماه، بندگان اقدس شاهنشاهی، دو مرتبه تشریف فرمای فرح آباد گردیدند. روز بیست و ششم هم اردوی نظامی، که در خارج دروازه دوشان تپه تشکیل داده اند، با قشون شهری، در حضور بندگان اعلیحضرت همایونی جنگ هفت لشکر نمودند. در این مانور، تمام قزاق و توپخانه و غیره و غیره بودند؛ وزراء و شاهزادگان هم تمام، شرف اندوز خاکپای مبارک، در دوشان تپه بودند. پس از اتمام مانور، قشون شهری طرف شهر آمدند.

وزیر دفتر هم معزول گردید از وزارت دفتر، و ناصرالملک وزیر دفتر گردید. شاهزاده عمیدالدوله هم، به واسطه نقاحت، گنه گنه گفته بودند بخورد؛ عوض تجویز گنه گنه، سم الفار، خورده بود و مرحوم گردیدند.

در شب هفدهم، در سفارت عثمانی، برای تولد سلطان عثمانی جشن گرفته بودند. این بنده هم دعوت داشتیم، رفتم آنجا. تمام وزراء و ارکان دولت، بودند.

در این سفر سیم فرنگ، شاهزاده صدراعظم به لقب اتابکی در سرحد ایران مفتخر گردیدند. روزی که بندگان اقدس تشریف فرمای فرح آباد بودند، اتابک اعظم، در منزل خودشان، دعوت نمودند. این بنده هم به التزام رکاب مبارک بودم. خیلی مفصل تدارک دیده بودند، تمام بزرگان و شاهزادگان و دولت دعوت داشتند، بسیار خوش گذشت.

یک روز قبل از مانور، شجاع السلطنه با وزیر نظام، در سر افواج، نزاع نمودند. قدغن شد که دیگر در افواج امیر نظام، بهیچ وجه، شجاع السلطنه مداخله نکند. در روز مانور، افواج امیرخان سردار و خوب دفیله نمودند؛ تمام تعریف کردند. وزیر نظام هم لقب سردار کلی گرفت.

دو روز بعد از تشریف فرمایی، بندگان اعلیحضرت شاهنشاهی، تشریف فرمای دره زرک شدند. حضرت اقدس هم به التزام رکاب مبارک تشریف داشتند. آب قنات فرح آباد خیلی زیاد شده بود، بندگان اقدس تمجید فرمودند. چون فرموده بودند آب اقدسیه را روی آب قنات فرح آباد بیاندازد، گمان فرمودند از آب اقدسیه داخل آب نموده‌اند؛ به این چاکر فرمودند: سوار شو، برو ببین آب اقدسیه را داخل این آب نموده‌اند، یا خیر، آب خود قنات این است؟ سوار شدم، آمدم طهران. درشکه کرایه سوار گردیدم، رفتم در اقدسیه. دیدم آب آن‌جا هیچ داخل این آب قنات نیست. بعد از آن، آمده به خاکپای مبارک معروض داشتم. یک ثوب سرداری تن پوشان خودشان مفتخرم فرمودند.

شمس‌الملک هم به لقب عضدالدوله مفتخر گردید. شاهزاده ظل‌السلطان از اصفهان به طهران آمدند، تشریف بردند در فرنگستان. اکبر میرزا و بهرام میرزا، پسرهایش، را هم آورده بود. از ایشان دیدن کردم و آنها هم رفتند، در خدمت ظل‌السلطان، از راه گیلان به فرنگ.

آقای شعاع السلطنه هم تشریف آوردند طهران، هفتم شهر رمضان تشریف بردند به فرنگ. حضرت اقدس والا ولیعهد هم روز بیست و دویم، که تشریف بردند ملکه جهان، از عقب رفتند. پس از تشریف بردن حضرت اقدس از اینجا، برای زیارت حضرت فاطمه سلام الله علیها، رفتند به قم؛ که از آنجا تشریف آورده به طهران، یک دو روز در منزل نایب السلطنه توقف فرموده، بعد از آن تشریف ببرند در تبریز.

مشیرالسلطنه وزیر مالیه گردید، مستشارالملک وزیر بیوتات گردید، اعتمادالسلطنه هم وزیر دار لبطاعه.

دوشنبه ۹ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

رفتم مسجد سپهسالار، حاجی شیخالرئیس موعظه می کرد، جمعیت زیاد بود. امیر خان سردار تلفن نموده بود که من بروم منزل ایشان. سوار شدم، رفتم آنجا.

سه شنبه ۱۰ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

سوار شدم، رفتم فرح آباد. حرم از شهر آمده بودند، با ملکه جهان. برای دیدن ملکه و سایر حرم، ذات مقدس ملوکانه، از فرح آباد تشریف فرمای دوشان تپه گردیدند. در حقیقت، ملکه جهان، برای وداع خاکپای اقدس اعلی آمده اند، که فردا تشریف ببرند آذربایجان.

آدمم منزل، اهل اندرون هم رفتند امیریه، برای دیدن ملکه جهان. از آنجا رفتم منزل شاهزاده موثق الدوله.

چهارشنبه ۱۱ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

چهار به غروب، رفتم مدرسه سپهسالار، پای موعظه شیخالرئیس. غروب بود که آدمم منزل، افطار نمودم. رفتم درب خانه، به خاکپای اقدس مشرف گردیدم. منزل آجودان حضور، دیشب، به شب نشینی دعوت داشتم. رفتم آنجا، قدری بازی نمودیم.

پنجشنبه ۱۲ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

سوار شدم رفتم شکارآباد. عضدالملک آنجا بود. افطار نمودیم، رفتیم درب

خانه، به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. اصطبل توپخانه را به صدالسلطنه دادند.

جمعه ۱۳ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

بندگان اقدس همایون تشریف فرمای دوشان تپه شدند. من و عمید حضور سوار گردیدیم، رفتیم دوشان تپه، شرف اندوز خاکپای انور اقدس گردیدم. دوربین خیلی بزرگی، این سفر، از فرنگستان آورده اند که سه خروار وزن دارد. سوار کردیم، انداختیم به میان صحرا، شکار پیدا کردیم تماشا فرمودند. عصر، بعد از آن که ذات مقدس ملوکانه تشریف فرمای دره زرک شدند، من آمدم رو به شهر. افطار کردیم. درشکه نشستیم، با نواب و حسین خان رفتیم درب خانه، به خاکپای اقدس اعلی مشرف گردیدم.

شنبه ۱۴ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

رفتم درب خانه به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. امیرخان سردار تلفن کرده بود بروم آنجا، رفتم آنجا، مقبل الدوله بود صحبت کردیم تا پنج ساعت از شب رفته.

یکشنبه ۱۵ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

امشب، جمعی در شب نشینی منزل مخلص مهمان هستند. بعد از افطار می آیند. قدری پیانو زدیم، حاجی شیخ شیپور هم آواز می خواند و تقلید بیرون می آورد. شب چله زولیا و خربزه خوردیم.

دوشنبه ۱۶ شهر رمضان المبارک ۱۳۲۳

رفتم به درب خانه، به خاکپای مبارک مشرف گردیدم. امشب ظهیرالاسلام و